

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه ماه اندوه بار محرم الحرام هستیم. زیارت کنیم مولایمان سیدالشهداء ارواحنا فداء و اولاد و اصحاب گرامیش را.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمُ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا».

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا».

بحث در وجوه تقاریب استدلال به استصحاب بود برای یا تمسک به استصحاب بود برای اثبات وجوب اجزاء و شرائط غیرمتعذر در جایی که ابتداءً همه‌ی این‌ها مقدور بوده، متعذر نبوده و بعد بعض اجزاء یا شرائط متعذر شده.

تقریب سوم که هم شیخ اعظم بیان فرمودند و اشکال نکردند، هم آقای آخوند در کفایه بیان فرمودند و هم در نهایت محقق خوئی با یک تعدیلی و اصلاحی آن را قبول فرمودند این هست که بگوییم مستصحب ما همان وجوب استقلالی نفسی است که قبل از طرؤ وجود داشته و بعد می‌گوییم... همین اشاره می‌کنیم به همین ابعا ض و شرائط غیرمتعذر؛ می‌گوییم این‌ها قبل از طرؤ این حالت وجوب نفسی داشت. وجوب نفسی استقلالی داشت حالا هم دارد. براساس این که عرف این تعذر بعض اجزاء یا شرائط را مضر به بقاء موضوع نمی‌بیند. می‌گویند این همان موضوع است. و لذا اگر حکمش باقی باشد می‌گوید همان حکم هست. اگر نباشد می‌گوید همان حکم برداشته شد. این را موضوع آخر، چیزی آخری نمی‌بیند و أخذ موضوع هم در باب استصحاب به نظر عرف است. که عرف اگر موضوع را باقی می‌داند این جا جای استصحاب است؛ «لا

تنقض الیقین بالشک» می‌گیرد. چون الان با بقاء موضوع در نظر عرف بخواهیم بگوییم حکم قبلی نیست خب نقد کردیم. این خلاصه استدلال است.

در این جا یک اشکالی است که محقق خوئی طرح می‌کنند و از آن جواب می‌دهند و با آن جواب یک اصلاحی در این تقریر و این تقریب ایجاد می‌کند. اشکال این است که این مطلب درست است اما در جایی که موضوع عرفی باشد. در موضوعات عرفیه که عرف شناخت دارد از او؛ اجزاء مقومّه از غیر مقومّه را شناخت دارد. آن جاها می‌شود این حرف را زد که اگر آن که تعذر پیدا می‌کند اجزاء رئیسه باشد، مقومّه باشد، می‌گوید خب موضوع عوض شده؛ دیگر باقی نیست. اگر نه، می‌گوید آره، هست. حالا مثلاً رجوع به اهل خبره، علمش، خبر ویتش در یک فنی از فنون، این اگر گفتند که به این مراجعه کن برای فرض کنید درمان، خب این علمش مقوم می‌داند عرف در این جا؛ اگر آلازیم گرفته و علم خودش را از دست داد دیگر نمی‌گویند؛ موضوع باقی است. اما مثلاً اگر آن استحضار قوی‌ای که هیچ احتیاجی به مراجعه به کتاب نداشت؛ این یک کمی کم‌رنگ شد، هر وقت می‌خواهد چی کند یک مراجعه به کتاب هم می‌کند، یک نگاهی هم به کتاب می‌کند. ما خودمان بعضی وقت‌ها در سالف زمان به بعضی از پزشک‌ها مراجعه می‌کردیم بعد از این که معاینه می‌کرد می‌نشست یک مقداری هم کتاب‌هایی را نگاه می‌کرد، تورق می‌کرد. بعضی‌های‌شان هم خیلی با انصاف هستند. یک وقتی یکی از بستگان تهران رفتیم پیرمردی بود، ایشان معاینه کرد، معاینه کرد، بعد گفت که من نفهمیدم این چیه؟ چیزش را برگرداند. ویزیتی که گرفته بود برگرداند گفت من نفهمیدم.

خب اما در امور شرعیه و مخترعات شرعیه و تعبدیات شرعیه؛ این که برای عرف روشن نیست فلذا محتمل است تمام اجزاء، تمام ابعاض، تمام اجزاء و شرائط مقوم باشد چون واقعیت او، حقیقت او، نحوه دخالت آن‌ها در آن مصلحت، ملاک، برایش روشن نیست. او چه می‌داند که سوره مثلاً در نماز چه مقدار دخالت دارد. شاید اگر سوره متعذر شد اصلاً کل مقوم باشد. فلذا در آن جاها در امور شرعیه ما نمی‌توانیم به واسطه تعذر بعض بگوییم عرف یحکم به این که موضوع باقی است و تسامح می‌کند. نه، آن جا که اصلاً می‌گوید من خبر ندارم، من چه می‌دانم؟ فلذا تمسک به دلیل استصحاب تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش می‌شود. چون امور این چنینی و محتمل است تمام این‌ها مقوم باشد. یعنی مثل همان علم در مورد.... فرع خبره باشد.

محقق خوئی قدس سره از این پاسخ می‌دهند. می‌فرمایند که اگر از شرع نسبت به جزئی یا شرطی واصل شد که این مقوم است خیلی خوب، عرف اگر این نبود عرف می‌گوید این موضوع باقی نیست. اما اجزاء و شرائطی که شارع راجع به آنها مطلبی نفرموده که این مقوم است یا نه؟ آنها را معلوم می‌شود ایکال به عرف کرده، وقتی خودش نفرموده معلوم می‌شود این را ایکال به عرف کرده، وقتی ایکال به عرف شد عرف این‌جوری نظر می‌دهد که اگر یک درصد بالایی از این اجزاء و شرائط متعذر شد می‌گوید موضوع باقی نیست. اما اگر درصد کمی بود؛ نه، می‌گوید موضوع باقی است. با مثلاً سه چهار، مثلاً یکی، دوتا، سه تا غیر از آنهایی که شارع گفته اینها مقوم هستند، بقیه‌ای که ایکال به عرف شده؛ اینها نه، می‌گوید موضوع باقی است. فلذا با این اصلاح، به تقریر به این که در غیر آنها؛ ما این جوری می‌گوییم؛ می‌گوییم استصحاب می‌کنیم بقاء نفس آن وجوب را بر همین اجزاء و شرائط غیر متعذر در صورتی که تعذر این اجزاء و شرائط درصد بالایی نباشد. پس یک تفصیلی در مسئله داده می‌شود که یک وقت اجزاء متعذر درصدش بالا است، این‌جا استصحاب جاری نمی‌شود چون موضوع دوتا دیده می‌شود در نظر او، اگر درصدش بالا نبود بله.

«و لكن التحقيق أنه اذا ثبت من الشرع كون جزء أو شرط مقوماً للمركب» مثلاً مثل ركوع، «فلا اشكال في عدم جريان الاستصحاب عند تعذره و اما اذا لم يصدر من الشارع بيان في ذلك فالظاهر ايكال الامر الى العرف».

س: ایشان فرموده لم يصدر، شما در بیان تان فرمودید که لم يصل

ج: بله؟

س: ایشان فرمودند لم يصدر، شما در بیان تان فرمودید ...

ج: همین که عدم وصول

س: آخه عدم وصول دیگر نیازی به یک اصل عملی هم آن وقت نمی‌ماند. یعنی عدم وصول ایکال واقعی را شما...

ج: همین که، بله، بله، بله، چون ما بیش از این که نمی‌دانیم که، کجا می‌توانیم احراز کنیم واقعاً و این ایکال به عرف همین است که واصل نکرده اگر نه باید یک کاری می‌کرد که ایصال می‌شد.

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۱۷

موضوع: احتیاط

س: یعنی این جا می خواهم ببینم چه جوری ثابت می کنید این از عدم وصول یک اصل عملی باید واسطه بشود این جا که ای کال کرده است؟

ج: همین که چون او اگر نمی خواست باید می کوشید ایصال کند. باید می کوشید ایصال کند
س:؟؟

ج: مثل مواردی که گفتند احتیاط جعل می کند این قدر اهتمام دارد که یا خودش را می رساند یا احتیاط را می رساند.

س: خب اگر احتیاطش هم نرسیده باشد چی؟

ج: خب هیچی؛ پس این جا اهتمام ندارد.

س: نه، اگر اهتمام داشته باشد ولی احتیاطش هم واصل نشده

ج: چیه؟

س: اهتمام داشته ولی احتیاطش هم واصل نشده..

ج: نه، اگر اهتمام آن چنانی داشته باشد.

س: معجزه که قرار نیست بکند که...

ج: نه، چرا، معجزه نه، این قدر مکرر می کند که برسد.

س: مگر حاج آقا ما عدم صدور و ای کال واقعیّه را می خواهیم؟ ما می خواهیم عدم وصول مقومیت جزء به

واسطه عدم وصول مقومیت جزء یقین به مقومیت از بین می رود. هر جا که یقین به مقومیت از بین رفت عرف

می آید می گوید آقا، من اگر وحدت بین این دوتا به واسطه این که اکثر و جُلّ اجزاء دوتا با همدیگر مشترک

هستند.....

ج: این ها را که گفتیم دیگه.

س: من این را وحدت می بینم، وقت وحدتم تمام شده، یعنی عدم وصول اتفاقاً دقیق تر از عدم صدور است.

س: نه دیگه الان این جور که بهتر است. این جور معلوم است

س: چون این جوری می خواهد بگوید چی؟ می خواهد بگوید که چه چیزی مانع از وحدت می شود وقتی که

جُلّ متعذره با مقدوره یکی است؟ چه چیزی مانع می شود از این وحدت؟

ج: حالا عبارت ایشان البته برای ما...

س: آن که قدر متیقن است

س: لم یصدر

س: اما اعم از این است

ج: حالا عبارت ایشان اذا لم یصدر....

س: نه، آخه شما گفتی بهتر است

س: لم یصل دقیق تر است. عرض من همین است. چون لم یصل وصول است که همیشه مانع می شود از این که

وقتی مشروط است

ج: به نظر من هم همین است که حالا یعنی

س: وصول دقیق تر از آن یکی است

س:؟؟

ج: ببینید؛ همین که ...، و الا همه جاها تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می شود و چون ایکال به عرف یک

امر شرعی که نیست که ما بگوییم با استصحاب مثبت می شود که حالا چون لم یصل پس... یعنی استصحاب

بکنیم عدم صدورش از شارع؛ پس ایکال شده است. این که نمی شود و این از بین می رود. همین که به ما

نرسد؛ در مجموعه شریعه ببینیم در طول این دویست سال این ها نرسیده معلوم می شود به عرف

س: مانعی از وحدت ...

ج: حالا وحدت یک چیز دیگری است. حالا «فالظاهر ایکال الامر الی العرف فان کانت نصفه المتعذر الی

البقیه غیر معتد بها فی نظرهم» درصد کمی است «کنسبه الواحد الی العشرين» مثلاً؛ بیست جزء دارد یک جزء

آن متعذر شده، نوزده جزء آن متعذر نیست. «فیجری الاستصحاب و اما ان کانت النسبه معتداً بها بنظرهم

کنسبه النصف او الثلث الی المجموع مثلاً؟ فلا یجری الاستصحاب».

س: پس می‌گویید لم یصدر را دقیق نفرمودند هان؟

ج: به نظر می‌آید این جوری است. حالا شاید هم حالا مقصودشان همان بوده، آره کلمه لم یصدر، البته حق با شما است اگر بخواهیم عین عبارت را معنا کنیم. ایشان گفتند لم یصدر، مثل «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» که آن‌جا می‌گویند ما ضمیمه باید بکنیم یک چیزی را، لم یرد، چه می‌دانیم ورد ان لم یرد؟ تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است. باید استصحاب عدم ورود بکنیم. بعد بگوییم که کل شیء مطلق شاملش می‌شود. مثلاً این‌جا هم، این‌جا البته اگر این جوری بخواهیم بگوییم آن وقت یک اشکال جدیدی به فرمایش ایشان وارد می‌شود که این مثبت می‌شود. شما اگر این را بخواهید بفرمایید.

س: به همین قرینه است پس قطعاً ایشان؟؟

ج: ولی اگر بگوییم عدم وصول؛ کفایت، همین‌که نرسی مثل اطلاق مقامی می‌شود. ما در اطلاق مقامی عدم ورود نمی‌خواهیم. از این‌که نرسیده چنین چیزی به ما؛ معلوم می‌شود ایکال کرده،

س: اصل عملی هم نیستند؛ استفهامی را دارم عرض می‌کنم. یعنی ولو عدم وصول است، شبیه باب برائت است ولی این‌جا دیگر اصل عملی نیست

ج: نیست، نه، نه، نه

س: دلیل اجتهادی است

ج: بله، بله، مثل لو کان لبان است.

س: آن‌جا که قطعی هم هست.

ج: حالا لو کان لبان گاهی قطع می‌آورد گاهی اطمینان می‌آورد دیگه. این فرمایش محقق خوئی، پس با این تفصیل کانه ایشان دادند. حرف درست است پس با استصحاب می‌شود منتها در جایی که آن متعذر نسبتش به کل عمل نسبت ضئیلی باشد. اما اگر نسبت ضئیل نبود معتدّبه بود آن‌جا عرف نه، نمی‌گوید باقی است موضوع، فلذا استصحاب دیگه غلط است چون؟؟ حکم من موضوع الی موضوع آخر می‌شود. ولی آن در آن صورت نه، آن حکم را نیاوری نقض کردی چون این موضوع در نظرش همان است. این ...

خب البته ایشان می‌فرمایند که یک اشکالی البته دارند ایشان که لولا این اشکال پذیرفتند و تفصیل... و آن این است که اصلاً این این جور جریان استصحاب توقف دارد بر این که ما استصحاب در شبهات حکمیه را بپذیریم و الا اگر گفتیم نه، چون حالا اشاره هم می‌کنند این جا؛ به این که استصحاب بقاء مجعول معارض است با استصحاب عدم جعل، یعنی شما می‌خواهید استصحاب کنید بقاء آن وجوب را برای این اجزاء غیر متعذر، خب از آن طرف می‌گوییم که یک زمانی بود که شارع نه برای این اجزاء نه برای جزئی که الان متعذر شده جزئی حکمی نداشت. یک زمانی بود که هنوز جعل نکرده بود، تشریع نکرده بود، نه برای این‌هایی که متعذر نیستند نه برای آن که الان متعذر شده، برای هیچ کدام. الان نمی‌دانیم برای این اجزائی که غیر متعذر است حکم جعل شده یا نه؟ استصحاب عدم جعل می‌کنیم. این استصحاب عدم جعل با استصحاب عدم مجعول تعارض می‌کند. و این اشکال اصلی ایشان است در شبهات حکمیه که در حقیقت همان حرف فاضل نراقی قدس سره است.

س: عدم جعل با بقاء مجعول.

ج: بله دیگه، با استصحاب مجعول، استصحاب عدم جعل با استصحاب مجعول معارضه می‌کند. این حرف فاضل نراقی است که ایشان پسندیدند و شیّد.

س: آن جا فرمودید که این مبنی بر این است که یک زمانی سابق را بتواند؟؟

ج: بله دیگه، این جا هم خودشان آخر کار به این تصدیق می‌کنند. خب این مطلب...

س: نه، یک عرض دیگری داشتم. یعنی سابق می‌فرمودید ممکن است این را این طور اشکال بکنیم که اصلاً زمان سابقی برای این...

ج: بله، آن بله، آن اشکال آقای حائری قدس سره که ما اصلاً نمی‌دانیم. شاید از ازل جعل شده باشد. ما نمی‌توانیم بگوییم یک زمانی جعل نبوده، یعنی این‌ها حدوث ذاتی دارند نه حدوث زمانی. آقای حائری رضوان الله علیه هم واقعاً آدم دقیق الفکری بوده. خب این فرمایش.

حول این فرمایش بعضی اشکالات هست که حالا استیعاب همه‌ی اشکالات لازم نیست. بعضی از آن‌ها را عرض می‌کنیم.

یک اشکال این است که خب ایشان در مقام اصلاح آمدند ملاک و معیار را نسبت قرار دادند که این چند درصد آن است؟ این متعذر، اگر مثلاً یک بیستم باشد عیب ندارد.

س: وحدت دارد.

ج: وحدت دارد در نظر عرف، اما اگر نه، یک سوم آن، یک چهارم آن، یک پنجم آن باشد این نیست. عرض می‌کنم به این که در نظر عرف هم این جور نیست که فقط ملاک عدد باشد، نسبت حجمی باشد، عددی کمی باشد. گاهی ممکن است یک بیستم هم باشد اما آن یک بیستم چیه؟ وقتی آن نباشد اصلاً مگر که؛ مثلاً نیت، این اصلاً تمشی نیت نمی‌خواهد. نیت به نظر عرف در یک عبادت چیه؟ عرف در یک عبادت نیت را چون برای تقرب است، برای عبادت است، آن را رکن می‌بیند. بنابراین....

س: حالا توی اجزاء شاید، این نیت که اصلاً نسبت به

ج: نه دیگه، ایشان دارند می‌فرمایند که متعذر، نسبت متعذر با....

س: نیت که نسبتش عددی نیست چون که همراه همه‌ی ...

ج: باشد، یکی از اجزاء است دیگه، یکی از شرائط است، یا از شرائط است، ایشان اعم از شرائط اجزاء می‌فرمایند. یا بعض امور دیگر هم ممکن است همین جور باشد در نظر عرف، مثلاً بعضی از قواطعی که هیأت را اصلاً به هم می‌زنند. خب این هیأت خودش یکی از شرائط است یا یکی از اجزاء حالا بحسب این که چه بگوییم. اما ممکن است بگوییم این یک حالتی دارد اصلاً نمی‌تواند آن هیأت صلاتی را به خودش بگیرد. یک دل دردی دارد، پیچ و خمی می‌خورد، چی می‌خورد این‌ها؛ حالا ولو این که رکوع هم برود، سجده هم بکند، چی هم بکند. بنابراین نمی‌شود گفت ملاک فقط حیث کمی است.

س: توی اجزاء هم می‌شود گفت؟

ج: نه، آن جا هم همین جور است. حیث کمی فقط نیست. حالا مثلاً به خصوص، مثلاً همین رکعتی که شارع فرموده، حالا اگر شارع نفرموده بود، اصلاً شاید بتوانیم بگوییم که قوام نماز به رکوعش هست یا به رکوع و سجده‌اش هست ولو این که رکوع و سجده بشود مثلاً در یک رکعت می‌شود مثلاً دو چندم.... حالا اجزاء را محاسبه کنیم مثلاً چقدرش می‌شود. این یک مطلب.

مطلب دومی که غیر واحدی از بزرگان دارند با یک مقدار کم و زیاد؛ این است که فرمودند آنجایی که عرف تسامح می‌کند، موضوعات احکام است نه متعلقات احکام، آنجایی که ما... یا این جور گفتند؛ یعنی آنجا را تسامح می‌کند، اینجا تسامح نمی‌کند. یا بعضی از آن‌ها فرمودند که در موضوعات برای ما محرز است تسامح می‌کند اما در متعلقات احکام محرز نیست.

س: لذا وحدت احراز نمی‌شود.

ج: لذا، بله فلذا وقتی محرز نیست خب قهراً وحدت، احراز نمی‌کنیم وحدت... در نظر عرف موضوع یکی است. مثل صاحب منتقی فرموده نمی‌کنند یا بزرگان دیگری، مرحوم شیخنا الاستاد در دروس؛ ایشان می‌فرمایند که در غیر موضوعات در متعلقات احکام محرز نیست. یعنی نمی‌دانم کانه.

حالا توضیح مطلب؛ توضیح مطلب این است که موضوع حکم مثل این که گفته «إذا تغير الماء به ملاقات النجس یتنجس»، تغییر باحد اوصاف ثلاثه‌اش، اینجا عرف موضوع را آب می‌بیند. این امر تکوینی، این آب، و این تغییر را از واسطه در ثبوت می‌بیند که حکم می‌آید روی آب، فلذا اگر این تغییر زال من قبل نفسه، نمی‌گوید موضوع عوض شد. موضوع آب بوده، آب آب بوده، و الا اگر بخواهی دقت کنی آب متغیر نجس بوده، الان که زال من قبل نفسه، آن نیست که بخواهید استصحاب بکنی؛ اینجاها قبول است. اما جایی که حکم را شارع می‌آورد روی یک عنوانی و آن را متعلق حکم قرار می‌دهد، اینجا عرف تسامح نمی‌کند. مثلاً اگر شارع این جوری گفت. گفت آنهایی که قوت دارند، بالغ هستند، من نماز را برای آن‌ها ده جزء قرار دادم، برای بچه‌ها پنج جزء قرار دادم. عرف نمی‌آید بگوید این همان است. یا بگوید هشت جزء قرار دادم، می‌گوید شارع برای قدرتمند حکم را آن فعل قرار داده، برای کسی که قدرت ندارد و بچه هست و این‌ها؛ حکم را این فعل قرار داده، این فعل غیر آن فعل است. این‌ها را دوتا چیز می‌بیند. حتی در عرف هم همین جور است که مولای عرفی هم می‌گویند این‌ها را نمی‌گویند که، این همان است

س: یعنی؟؟ نمی‌گوید همان نماز است قنوتش را لازم نیست بخوانید؟

ج: نه، بله، شبیه آن است. شبیه آن است اما این نمی‌گوید این همان است. موضوع باقی است. فلذا می‌گوید حکم متعذر، حکم مضطر غیر از حکم مختار است. با این که هر دوی آن وجوب است ولی می‌گوید این غیر

آن است. خدا از این همان را نمی خواهد که از او خواسته، یک چیز دیگر از او می خواهد. از این یک چیز دیگر می خواهد. فلذا است که این جاهایی که موضوع نیست بلکه متعلق احکام هست ما در این جا حداقلش این است که احراز نکردیم. یا منتقی می فرماید می دانیم نیست، علتش چیه؟ یک اضافه ای ایشان دارند و آن این است که در امور تکوینی؛ موضوعات که امور تکوینی است به تناسب موضوع عرف تشخیص می دهد. در امور تشریعی به دست مشرع است ولو آن مشرع هم عرف باشد، یک مولای عرفی باشد

س: اراده مولا به چی تعلق گرفت؟

ج: که آن چی را ذامصلحت می دیده؟ این چه متعلقی را ذامصلحت می دیده؟ اگر این حکمی که برده روی این عنوان به یک موضوعی متوجه کرده؛ آن موضوع چون تکوینی است و مجعول خودش نیست، مخترع خودش نیست؛ خب می گوید باقی هست یا باقی نیست، آب است خب آب معلوم است. اما اگر یک موضوعی را اختراع کرده، یک مرکبی را اعتبار کرده و حکم آورده روی آن، اگر این مرکب را ده جزء برایش قرار داده، اگر یک جزء آن هم کم بشود همان یک بیستمی که آقای خوئی می فرمایند. یک جزء آن هم کم بشود و حتی آن یک جزء هم از آن خیلی مهم ها نباشد می گوید نه، این دیگر آن نیست؛ من نمی توانم حکم هست.

س: جواب ایکال توی آن نیست حاج آقا

ج: بله؟

س: جواب ایکال.

ج: نه، نه، نه، جواب ایکال نه، می گویند حالا...

س: این کانه نیست جواب ایکال توی آن

ج: یعنی درحقیقت؛ نه درحقیقت می خواند بگویند که این موارد ولو فرض کن ایکال کرده ولی عرف نه، می گوید اختلاف دارد.

س: ما باید ببینیم دلیل وحدت چیه؟ اگر دلیل وحدت....

ج: دلیل وحدت همین است. می گوید که، می فرماید معلوم می شود عرف این کار را کرده، عرف در موضوعات می گوید. در موضوعات و این کم و زیادی های چیز در موضوعات را می گوید مضر نیست به بقاء موضوع و

این موضوع همان موضوع است. اما در متعلقات احکام نه، می‌گوید این مختلف است. به شارع هم، به عرف که ایکال کرده باشد عرف می‌گوید مختلف است. یحکم بالاختلاف یا به تعبیر استاد ما نمی‌دانیم که عرف چه می‌گوید. حالا عبارت را ایشان هم عرض کنیم. می‌فرمایند که اقول؛ بعد از این که آن مطلب را، آن تقریر را بیان می‌فرمایند «اقول؛ یمكن أن يقال مع الغمض عن كون الاستصحاب في الشبهة الحكمية» مع الغمض از این اشکال که این استصحاب در شبهه حکمیه است و مثلاً قبول نداریم «ان تسامح العرف محرز في نهاية الموضوع لا في نهاية متعلق التكليف مثلاً إذا حکم الشارع على الماء الكر المتغير بالنجاسة» با این که گفته «الماء المتغير» اما «فالعرف يرى ان الموضوع للنجاسة نفس الماء و أن تغيره سبب للحکم علیه بالنجاسة» موضوع نیست خودش عامل حکم نیست، واسطه در.... «و بعد زوال التغير من قبل نفسه یشک في بقاء تلك النجاسة النابتة من قبل اما بخلاف المتعلق فهو يرى متعلق الطلب السابق من المأموره الاختياري و المطلوب عند الاضطرار، المأموره الاضطراري» که آن مأموریه اختیاری من بود این مأموریه اضطراری است اگر باشد. یک چیز دیگر نمی‌گوید همان است به گردن من ...

س: یعنی کار به حکم نداشته باشی این مشاکلت را عرف نمی‌فهمد؟

ج: مشاکلت؟

س: بین نماز مثلاً سی جزء ...

ج: مشاکلت، ولی موضوع می‌گوید دوتا است.

س: نه ما فعلاً کار به حکم نباید داشته باشیم توی باب استصحاب. باید ببینیم وحدت ظاهری وجود دارد یا ندارد؟

ج: نه می‌گوید ندارد دیگر.

«و ان متعلق تکلیف المتمکن» یعنی یری عرف «أن متعلق تکلیف المتمکن غیر متعلق تکلیف العاجز» می‌گوید آن نماز ده جزئی گردش هست، این نماز هشت جزئی به گردش هست، این یک نماز دیگری است. این فرمایش ایشان و فرمایش منتقی هم تقریباً همین است منتها با همان نکته‌ای که وجود داشت.

بعد ایشان یک مطلبی دارند، می‌گویند این مطلبی که ما گفتیم مبنی بر این است که این عناوین که متعلق احکام شده این‌ها درحقیقت نام همین مرکب باشد و مأموریه ما همین مرکب باشد؛ اما اگر گفتیم مأموریه درحقیقت و این اسامی مال یک عنوان بسیط مسبب از این مرکب است، مثل طهارتی که از وضو مثلاً حاصل می‌شود، از غسل حاصل می‌شود. بگوییم طهارت یک امر بسیط معنوی است، یک نورانیتی است که با این غسلات و مسحات ایجاد می‌شود. بعد آن نورانیت یک امر واحدی است باختلاف موارد سبب‌ها فرق می‌کنند...

س: پس نورانیت شرط است؟

ج: نورانیت یک چیز هست که مأموریه هست.

منتها برای آدمی که عاجز نیست و برایش متعذر نیست سبب آن هست، آن آدم دیگر سبب این است، آدمی که برایش آب ضرر دارد سبب همان نورانیت تیمم است، آدمی که آب برایش ضرر ندارد و کذا هست خود با آب وضو گرفتن است، برای او جبیره است، آن کسی که جبیره می‌گیرد، آن کسی که تیمم می‌گیرد، آن کسی که وضوی عادی می‌گیرد، آن کسی که غسل عادی می‌کند همه‌ی این‌ها یک چیز برای‌شان حاصل می‌شود و آن یک امر بسیط است، آن دیگر مرکب نیست. آن کم و زیاد نمی‌شود، سبب آن کم و زیاد می‌شود به اختلاف موارد. حالا این‌جا اگر این را گفتیم خب ما می‌گوییم چی؟ می‌گوییم این‌که عوض نمی‌شود، می‌گوییم این مسبب وجود داشت الان هم وجود دارد. اصلاً طوری نشده که، می‌گوییم مثلاً نماز فرض کنید چه مسبب از نماز، این تکبیر و قرائت و تسبیح و رکوع و سجود و این‌ها، این مأموریه نیست، صلاه مأمور، صلاه اسم چی هست؟ ان عروج و روحی است که پیدا می‌شود مثلاً؛ این‌ها اسباب تحقق آن هست. حالا می‌گوییم قبل از این‌که من بتوانم فلان جزء را بیاورم یا آن تعذر، آن زمانی که این‌ها متعذر نبود بر من واجب بود آن عروج را ایجاد کنم، الان بر من واجب است یا نه؟ استصحاب بقاء وجوب می‌کنم. دیگر موضوع هم عیناً باقی است، یعنی هیچ دستکاری‌ای توی آن نشده، موضوع همان موضوع است.

س: آن وقت مثبتیت آن هم با راه حل شما حل می‌شود؟

ج: بله؟ مثبتیت ندارد ..

س: نه دیگر خب با چی حاصل بکنیم ...

ج: خب حالا، حالا نه

س: ???

ج: پس اشکال در این که موضوع و فلان این ها دیگر ندارد، حالا ببینیم بعد ایشان می فرمایند پس آن حرف ها می رود کنار منتها یک حرف جدید این جا پیش می آید اگر ما این را گفتیم، بگوییم که چی؟ فرموده است که «هذا بناءً على أن الصلاة أو نحوها عنوان للمركب أو المشروط ظاهراً» این اشکال هایی که کردیم اگر بگوییم عنوان برای خود مرکب است و خود مرکب در حقیقت موضوع این حکم شده، این حرف هایی که گفتیم و این ها هست. «و اما بناءً على أنّها بسائط ينطبق عليها بلحاظ الاثر و تختلف مصاديق ذلك العنوان بحسب الحالات. فإنه و إن يمكن الاستصحاب في وجوبها» این ها استصحاب می توانیم مشکلی ندارد همان عنوان بسیطی که قبلاً واجب بوده می گوییم حالا هم واجب است، تغییری در آن ایجاد نشده، موضوع عوض نشده، موضوع همان است. حالا ...

س: ???

ج: بله؟

س: مسبب را می گوید ..

ج: مسبب، مسبب ...

س: نه ایشان دارد سبب را می گوید ...

ج: نه نه نه

س: آقا یک بار دیگر بحث را بفرمایید، هاء می خورد به خود ...

ج: نه نه نه

س: سبب که قبلی بود که بابا.

س: ??? الان متن را مگر نمی گویی خود این چیزی که بسیط است بسیط چی هست؟

ج: همان بسیط، بسیط که این نماز نیست، این که مرکب است ...

س: بسیط نماز است، آقا بسیط که نماز بود ...

ج: نه نماز اسم ...

س: نماز یک وقت هست مرکب می بینی یک وقت هست بسیطی می بینی که ...

ج: نه نه

س: بحسب ...

ج: نماز اسم آن مسبب بسیطی است که از این ها يحصل.

س: مانند طهارتی که اثر وضو هست.

س: ایشان می گوید ذات بسائط ذات اثر، می گوید امر به بسائطی بوده که ذات اثر است. حرف ایشان مگر این

نبود؟؟؟، اثر یعنی طهارت، سبب که بسائط باشد این توحی است، بسائط توحی ...

ج: نه آقای عزیز این ها که بسائط نیستند ...

س:؟؟؟ مرکب است ...

س:؟؟؟

ج: نه نه نمی گوید ایشان.

خب حالا بعد ایشان می فرماید «فإنه و يمكن الاستصحاب في وجوبها إلا أنها لا يثبت اعتبار الفاقد مصداقاً»

ولی خب می گویی بله نماز الان بر من واجب، اما این نماز که الان بعضی اجزاء آن متعذر بر من شده این

مصدق آن امر بسیط که آن را حاصل می کند هست؟ نمی دانیم. بلکه خب این جا البته ما یک، حالا بگوییم تا

بعد. بعد ایشان می فرمایند بلکه استصحاب عدم کونه مصداقاً می کنیم «و لا اقل من كونه معارضاً في

الاستصحاب في وجوبها»، از آن طرف می گوییم استصحاب وجوب می کنی از این طرف من می گویم که این

مصدق نیست، این محصل آن نیست، این نمی دانم سببش نیست.

س: یعنی این باقی مانده سبب نبود قبلاً الان هم نیست.

ج: نیست.

این فرمایش ایشان است که آن جوابی که آن روز عرض می‌کردیم ممکن است، این‌جا هم عرض می‌کنیم، آن‌جا در جواب مثبتیت بود این‌جا در جواب این است که اگر شما چنین حرفی را زدی و شارع من را متعبد کرد، این اثر استصحاب است نه اثر مستصحاب. نظیر حرفی که آقای عراقی می‌زدند؛ یعنی شارع برای چی آمده من را، یعنی درحقیقت اثر اصل عملی نیست، اثر تعبد به استصحاب است، برای چی دارد برای من هم می‌گوید بگو وجوب هست؟ خب من که نمی‌دانم به غیر این، معلوم است دیگر آن‌ها که متعذر است برای من، پس بنابراین لا محالاً به دلالت التزام می‌گوید همین اجرای این استصحاب به دلالت التزام خود دلیل استصحاب که دلیل اجتهادی است، آن به دلالت التزام به من می‌گوید آن را با همین باید به‌جا بیاوری و الا معنا نداشت من را متعبد کند به این.

س: لازمه‌ی استصحاب است نه مستصحاب. حاج آقا این غیر از آن بیانی است که سابق می‌فرمودید؟

ج: که چی؟

س: یعنی یک بیانی که الان فرمودید شبیه فرمایش محقق عراقی که چیزی که لازمه‌ی خود استصحاب باشد حجت است چون لازمه‌ی دلیل اجتهادی است و حال چون که اصل مثبت است لازمه‌ی مستصحاب است، این یک فرمایشی که الان فرمودید. سابقاً می‌فرمودید که ما نمی‌خواهیم این را بیاوریم بگوییم که روی دوش این سوار شده آن امر بسیطی که استصحاب می‌کنیم را بگوییم روی این باقی‌مانده سوار شده که بشود مثبت؛ بلکه می‌گوییم نه آن را شما استصحاب بکن وقتی استصحاب کردی روی این نمی‌خواهد سوار بکنی

ج: یا یک بیانی هست که این جور می‌گفتیم ...

س: یعنی چاره‌ای جز این نداریم ...

ج: می‌گفتیم بله خب یقین دارم به غیر از که چیز نمی‌شود، حکم عقل من است. یک بیان این است که نه، بگوییم که چی هست؟ بگوییم خود آن دلیل صحیح‌ی زارار که دارد استصحاب را جعل می‌کند و حجت می‌کند خود آن نه مفاد استصحاب، خود آن دلیل که می‌گوید من این‌جا استصحاب تشریع کردم برای این‌که این، خب برای چی تشریع کردی حکمی را که من نمی‌توانم انجامش بدهم؟ پس به دلالت التزام می‌گوید به همین است.

س: پس دوتا بیان شد در ...

ج: دوتا بیان می شود بله.

خب این به خدمت شما عرض شود که ولی ظاهراً این فرض فرض است این، مگر یک جاهایی بگوییم نماز اسم آن نمی دانم فلان، اسم نماز هست اسم همین مرکب هست ...

س: اجزاء و شرائط ...

ج: همین اجزاء و شرائط.

فلذاست که و این که بیاید بگویید که این جوری توجیه بکنیم بگوییم نه همین ها را بسیطاً دارد می بیند یعنی مثل وحدت وجودی ها یک ضمیمه به آن بکنیم بگوییم آن عرفان و.... این کثرت هست ولی در عین کثرت وحدت دارد و واحد می بیند او را، فلذا نمی دانم یک چیز. این ها شعر است به خدمت شما این جوری می خواهند در فقه حرف زدن و این ها، حالا اگر در جای خودش شعر نبود این جاها شعر است. این نیست، نماز اسم همین اولها التکبیر، اولها، آخرها، اگر بسیط است که اول و آخر دیگر ندارد که. بحسب روایات مفتاحها این نمی دانم.... این ها که در روایات آمده معلوم می شود مرکب است، در نماز، در حج، این ها افعال هستند، افعال مرکبه هستند این ها. یک چیزی از این نمی دانم....، این نیست. البته در باب وضو و غسل و این ها ممکن است بگوییم، البته آقای خوئی آن جا هم می گویند نه «ان الله يحب المتطهرين» طهارت اسم همین ها هست، نه یک طهارت یک چیزی است که از این ها حاصل می شود، همین ها هست. طهارت یعنی هم غسلتان و مسحتان یا و امثال این ها.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که، اما آن مطلبی که در صورت ترکّب گفتند...

س: آن را قضاوت نفرمودید.

ج: آره، آن صحبت هایی که در ترکّب گفتند، این هم شاید تفصیل در آن باشد. یک جاهایی عرف ساذج می گوید این همان است. منتها این جا یک شبهه ای وجود دارد، علماء حالا بعداً هم می آید توی، از یک طرف می گویند استصحاب در شبهات حکمیه و کذا این مال مجتهدین است نه مال عرف. از یک طرف می گوید خب همین جا باید موضوع را از عرف بگیرید، چرا باید از عرف بگیرید؟ اگر آن مخاطب بود آن برهان

می‌آمد که این مخاطب است این جوری هم دارد می‌فهمد، شما هم قرینه برخلاف اقامه نمی‌کنی یک چیز دیگر اراده بکنی نمی‌شود ...

س: مجتهدین هم همان عرف دقّی هستند دیگر.

ج: اما مجتهدی که توجه دارد ولی شک نمی‌کند و می‌گوید این غیر از آن است. مجتهدی که اهل دقت است می‌گوید این غیر از آن است. بگوید ما این جاهای دیگر چی می‌گوییم؟ ما در جاهایی که یعنی فقهاء در جاهایی که خودشان به دقت می‌بینند این جوری نیست این جوری استدلال می‌کنند می‌گویند خطاب که به من نبوده، خطاب به آن‌ها بوده ...

س: آن‌ها هم غفلت عمومی دارند ...

ج: آن‌ها هم که این جوری هستند، پس نمی‌شود مولا اراده نکرده باشد این را. پس من علرغم این که به دقت می‌بینم این آن نیست اما می‌دانم مراد مولا هست. خب این در صورتی که مخاطب آن‌ها باشند درست است؛ اما اگر شما می‌آیید می‌گویید ادله‌ی استصحاب در شبهات حکمیه این مخاطبش فقط مجتهدین هست، فقهاء هستند نه عوام هستند، خب به چه دلیل باید بگویی این جا موضوع است؟ خب می‌گوید شارع می‌گوید تو که می‌فهمی این نیست، من به خاطر فهمت نیامدم پیش حرف به تو بزنم.

س: شارع حاج آقا احکام را برای مکلفین و خطابات را متوجه به عامه کرده، درست است؟

ج: کدام‌هایش؟

س: نه خطابات اصل احکام، استصحاب را عرض نمی‌کنم اصل احکام درست است؟ استصحاب می‌گوید لا تنقض الیقین ...

ج: به کی می‌گوید لا تنقض؟ این‌ها می‌گوید به مجتهد دارد می‌گوید ...

س: مجتهد هم که اهل دقت است ..

س: نه می‌خواهم همین را عرض کنم نه نه عرض این است چون موضوعات احکام متوجه به عرف هستند و وحدت؟؟؟ موضوع‌شناسی احکام اصلی است، شارع می‌گوید صلّوا، صوموا نسبت به عامه‌ی مکلفین است و من مجتهد باید بیایم ببینیم آن چیزی که ...

ج: درست است آن‌هایی که مشترک هستیم درست است، بین آن‌هایی که مشترک هستیم درست است ...

س: نه نه مشترک نیستیم، ما می‌گوییم فقهاء ...

ج: اما آن‌هایی که مختص به فقهاء هست می‌گوییم نه.

س: آقا فقهاء فقط شرط این اهلیت استصحاب در احکام را دارند درست است این حرف؛ اما موضوع

مستصحب امری است که آن موضوع مثل عرف است ...

س: به چه دلیل آخر؟

س: به خاطر این که صلّوا، صوموا عمومی است نه به خاطر این که استصحاب دلیل لا تنقض و فی الاحکام

مخصوص زرارہ هست ...

ج: پس مجتهد باید ببیند نقض کرده یا نه؟

س: چی را نقض کرده؟ چه چیزی را شک می‌کنیم؟ آن چیزی که من مجتهد به عنوان کسی که می‌خواهم الان

عمل شخصی خودم را انجام بدهم می‌خواهم ببینم صلّوای شارع روی چی رفته؟ موضوع صلّوا صلاة

مخاطب‌الیه ...

ج: درست است این که مشترک است ...

س: نه خب پس این یک چیز است و این دلیل این است که استصحاب.... این ربطی به این ندارد که

استصحاب می‌گوید لا تنقض مرادش زرارہ هست، لا تنقض مال زرارہ هست اما می‌گوید لا تنقض الیقین و

شکی در چی؟ یقین و شک در آن چیزی که من به خاطر عامه وضعش کردم، نه به خاطر تو ...

س: باشد نسبت مهم است توی ...

س:؟؟؟ اگر شارع این‌طور می‌گفت، می‌گفت؟؟؟ شارع برای عامه یک حکمی داشت برای خاصه زرارہ هم

یک حکمی داشت که خاص زرارہ یک چیزی می‌فهمید از صلّوا غیر از صلّوای عامه، می‌گفتیم خیلی خب،

موضوع یقین، قضیه‌ی متیقن و مشکوک شما که مصب استصحاب هست...

ج: آقای عزیز شارع به من می‌گوید نماز بخوان به همه گفته اما اگر گفت آن را نقض نکن باید این فرد همان

فرد باشد ...

س: ???

ج: نقض نکن که به آن نگفته، به فقیه گفته که فقیه می داند این آن نیست ...

س: خود نسبت را به این القاء کند.

س: مگر چیزی غیر از این الان شما فقهاء باید بگویید؟ شما که الان به خاطر عرفیه این قدر هم محاسبه می کنید ...

ج: می گویم این یک ...

س: این مشکله حلش فقط به این باید باشد، چیز دیگر ندارد، حل دیگر ??? به خاطر همین می گویند صلّوا، صوموا مخاطبش عامه بوده من هم باید خودم را احد از آنها قرار بدهم، شک می کنم یا شک نکنم. به خاطر این است دیگر و الا جهت دیگر ندارد دیگر.

س: صلّ و صوم بله ولی

س: لا تنقضی که من می خواهم توی شبهه ی صلاّه را ??? انجام بدهم یا ...

ج: من نه، من می بینم اگر به او نگویم که نقض نشده ...

س: ایشان طرفین نسبت را با خود نسبت ...

ج: من می بینم واقعاً نقض نشده، آن که مخاطب به نقض نیست، من هم می بینم که او نقض نکرده که، این فرد آخری است ...

س: حالا طرفین نسبتش صلاّه است، عرفی هست هرچی هست این مهم نیست.

ج: حالا این تتمه را هم بگوییم که این تمام بشود حالا اگر این استصحاب دیگر حرفش تمام بشود ولو این که اطل السید الخوئی ولی این قدر طولانی لازم نیست. این جا بعد ایشان می فرمایند که «ثمّ إنّ جریان الاستصحاب فی المقام یختصّ بما إذا کان التّعذر حادثاً بعد دخول الوقت. و أما إذا کان حادثاً قبل دخول الوقت أو مقارناً لأول الوقت» که البته یک دقتی باید حادثاً بعد دخول الوقت و مضیّ است این احتیاج دارد که به اندازه ی آن بگذرد. خب اما اگر قبل از دخول الوقت اصلاً متعذر بوده و همین طور ادامه دارد ...

س: یا زمان کافی نبوده.

ج: یا زمان کافی نبوده یا مقارن با دخول وقت تعذر حادث شد و این، این جا دیگر ما نمی گوییم «فلا مجال لجریان الاستصحاب لعدم کون الوجود متیقناً فی زمانٍ لیجری فیها الاستصحاب» این جا بله، کی بگوییم واجب بوده؟ واجب نبوده. ولی آقای نائینی قدس سره ایشان فرموده که نه، در این موارد هم استصحاب جاری است، چرا؟ چون فرموده استصحاب در احکام کلیه لا یتوقف علی فعلیه الموضوع خارجاً. احکام کلیه را شارع جعل کرده روی موضوعات مفروضه. خب این جا آن وقت ایشان فرموده «فإن إجرائه وظیفه المجتهد لا المقلد» و مجتهد هم که می خواهد استصحاب جاری کند لازم نیست در خارج محقق شده باشد. الان مجتهد مثلاً چی هست؟ مثلاً در این موضوع که آیا حائض بعد از این که از حیض بیرون آمد و هنوز غسل نکرده آیا آمیزش با او چطور است؟ خب استصحاب بقاء حرمت می کنیم، و حال این که چه می داند الان در خارج موضوعی هست نیست، اصلاً نیست. ولی این را فرض، این را چکار می کند استصحاب بقاء حرمت می کند. برای این که یک قانون کلی این جوری وجود دارد، لازم نیست این الان در خارج محقق شده باشد. می گوید شارع هم فرموده چی؟ صلّ، صلات را هم وقتی که شما بازش می کنی یعنی چی؟ یعنی التکبیر و القرائه و السوره و الركوع و نمی دانم و الذکر و.... این را کلی گفته. حالا بعضی اش متعذر شده، آیا همان جور که آن وقت بود يجب الصلاة که همه ی این اجزاء را داشت الان که بعضی اش متعذر هست یا نه، دارد یا نه؟ خب استصحاب می کنیم استصحاب جاری می کنیم. این حرف آقای نائینی قدس سره هست، این حرف معمولاً بعدی ها نپذیرفتند از محقق نائینی به این که همان جا هم مجتهد باید فرض کند ...

س: این جا فرضش هم مهم نیست ...

ج: فرض کند که اگر فرض می کنم مرأه ای در خارج الان خرجت از حیض و لم تغتسل، آن وقت می گوید این استصحاب می کند بعد توی رساله می نویسد که این جوری است یا به او می گوید این جوری. این جا هم باید فرض پس بکند و حال این که ??? فرض نمی شود کرد ...

س: فرض هم وجوبی ...

ج: فرض نمی شود کرد خب نیست، شارع گفته اذا زالت الشمس فصلّ، قبلش که نیست. یا اگر وقت داخل شد قدرت ندارد خب نمی شود تکلیف غیر قادر ...

س: یعنی اصلاً قیاس آقای نائینی به حرمت وطی اصلاً قیاس مع الفارق است ...

ج: نه قیاس هم درست اما آن جا را بد تحلیل می‌کند ایشان. هم آن جا هم فرض باید بکند ..

س: بله دیگر، یعنی اشتباه قیاس کرده، آن جا حرمت ...

ج: نه قیاس درست است نتیجه نادرست است. این جا هم مثل آن جا هست، آن جا باید فرض کند این جا هم باید فرض کند.

س:؟؟؟ ببینید این که فرضی هست این که مسلّم است هر دو فرضی هست، صحبت سر این است که این فرض باید در یک زمانی تحقق پیدا بکند یا نه؟ در مورد ما نحن فیه می‌گوید آقا هنوز وجوب صلاه مفروضی حتی وجود ندارد چون از اول وقت معذور است. اما در حرمت وطی قبل از این که حیض او منقطع بشود ...

ج: نه آن هم فرض کنید زنی نیست الان..

س: حرمت وطی داشته قبل از انقطاع حیض، بعد الانقطاع الحیض، قبل از اغتسال هنوز نمی‌دانیم باقی است یا باقی نیست ...

ج: نه شما فرض کنید وقتی که مجتهد دارد استفتاء می‌کند اصلاً زنی که حائض باشد وجود ندارد ...

س: چکار به وجودش دارم ...

ج: همین دیگر پس فعلی نیست دیگر ...

س: درست است قیاسش درست است تقریرش ...

س: قیاسش درست نیست اصلاً. آقای خوئی می‌گوید چی؟ آقای خوئی؟؟؟ این است می‌گوید ما وقتی می‌خواهیم از جهت فرضی حکم مسأله را بگوییم برای قضیه‌ی حقیقیه چی می‌گوییم؟ می‌گوییم استصحاب جارِ درجایی که یک زمانی برای امتثال وجود داشته، آن تکلیف فعلی شده در کجا؟ در فرض، و غیر از این را استصحاب جاری نمی‌کنیم. آقای نائینی می‌گوید غیر از این جایی که در حالت هم فرض استقرار پیدا نکرده وجوب ولو فرضاً، این را در جایی که استقرار پیدا نکرده قیاس می‌کند به جایی که در فرض استقرار پیدا می‌کند که کجاست؟ حرمت وطی قبل الحیض است. حرمت قبل الحیض مستقر هست، من می‌آیم حرمت

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۱۷

موضوع: احتیاط

را بعد الانقطاع قبل الاغتسال استصحاب می‌کنم. این‌جا اصلاً مثالت غلط است آقای نائینی. این‌جا اتفاقاً عکس ما هست، دارید در جایی شما تصویر می‌کنی که در فرض ...

ج: نه در این نه ...

س:؟؟؟ استقر ثم؟؟؟

ج: نه آقای نائینی می‌گویند که آن‌جا مگر نداریم که یا ایها الناس صلّوا به این اجزاء و این شرایط، این کلی است خب شارع جعل کرده دیگر، در خارج که لازم نیست فعلیت پیدا کرده باشد، قانون را داریم یا نداریم؟ قانون را داریم، ما الان نمی‌دانیم این قانون اگر بعضی اجزاء و شرایط متعذر باشد این قانون هم باقی است یا نه؟

س: درست است این مدعی درست است مثال غلط است....

ج: حالا می‌گوییم ما نحن فیه هم همین‌جور است، آن مثال هم همین‌جور است قانون داریم درست؟ قانون داریم که اصابعه‌ی مرأه‌ی حائضی که خرجت من الحيض و لم تغتسل حرام، این را داریم. الان ...

س: نه قانون داریم که قبل الانقطاع حرام، بعد از این‌که انقطاع پیدا می‌کند قبل از اغتسال ...

ج: نه ببخشید من بدجور گفتم، مرأه‌ی حائض در حین حیض حرام، حالا خرجت و لم تغتسل باز هم حرمت هست یا نیست؟

س: این‌جا می‌گویم مثالش اصلاً ...

ج: این را استصحاب می‌کنند، فقهاء استصحاب می‌کنند یا نمی‌کنند؟

س: می‌دانم حاج آقا ...

س: حاج آقا ایشان همان حرف شما را دارد می‌زند حرف درستی دارد می‌زند ...

س: ما می‌گوییم اصلاً مثال آقای نائینی هم غلط است.

ج: خب بعد آقای خوئی قدس سره دیگر حالا طولانی کردند مطلب را که مواردی که وجوب استصحاب می‌کنی گاهی در موارد نسخ است که این‌جا معلوم است فعلیت نمی‌خواهد در خارج، این‌جا که روشن است فعلیت نمی‌خواهد، یک حکمی هست اصلاً چیز عمل هم پیدا نکرده پس، حالا بعداً شارع نص می‌کند، خب

این جا که؟؟؟ یک جا هست که در حدود و ثغور موضوع شک می‌کنیم، حالات و توارى شک می‌کنیم به نفع شبهه‌ی حکمیّه‌ی کلیه. این جا باید فرض کنیم ...

س: پس فعلیت نمی‌خواهد ...

ج: ثالثاً نه نسخ است نه در حدود و ثغور شک می‌کنیم یعنی حدود و ثغور حکم هم برای مان روشن است، مثلاً می‌دانیم اگر چیزی ملاقات کند با نجس، یک چیز طاهر ملاقات کند با نجس و شرایط کذا موجود باشد یتنجس، رطوبت مسریه یا ساریه به قول امام باشد یتنجس. الان خارجاً نمی‌دانیم این ملاقات کرده یا نکرده که این دیگر به دایره‌ی حکم و موضوع حکم هم ربطی ندارد، موضوع حکم روشن است چی هست؟ ملاقات با این به رطوبت مسریه. این جا هم دیگر این هم اختصاصی به مجتهد ندارد آن دوتا قبلی اختصاص به مجتهد دارد این سومی نه، هم مجتهد هم مقلد می‌تواند استصحاب بکند و ...

س: حالا این تفاسیر را ما دیگر این جا احتیاج نداریم ...

ج: این جا احتیاج نداریم حالا ایشان خواستن این جا. اصل مطلب همان است که اصل آن مطلب جواب داده شد فتحصل بما ذکرنا. خب آقایان هم که نیامدند ...

س: این جا هستند.

ج: اِ آن جا هستند پس ما خیال کردیم نیامدند.

تا حالا چندتا تقریب ذکر کردیم برای استصحاب؟ چهارتا تقریب، یعنی سه تا که آقای خوئی ذکر کردند یک تقریب هم اضافه کردیم، یک تقریبی هم خلجان به ذهن می‌کرد دیدم منتقی از آقای محقق اصفهانی در نهائیه الدرایه نقل می‌کنند. البته می‌گویند با یک مثلاً ولی خودم به نهائیه الدرایه نگاه نکردم و آن این است که اگر یادتان باشد ما در استصحاب در دوران امر بین اقل و اکثر چه جوری می‌گفتیم؟ می‌گفتیم این وجوب منبسط می‌شود روی اجزاء، می‌دانیم تا این جا آمده، آیا پَرش این را هم گرفته یا نه؟ برائت جاری می‌کردیم. در این جا هم شبیه آن گفته بشود، بگوییم ما این وجوب می‌دانیم روی این اجزاء غیر متعذر که آمده بود، پس این خوابیده بود روی این‌ها دیگر، از این غیر متعذر، این متعذر می‌دانیم دیگر منبسط نیست روی آن. آیا از آن‌ها هم برخاسته شد در اثر ارتباطیتی که حتی در این حال هم محفوظ باشد که اگر ارتباطیاً حتی در این

حال هم محفوظ باشد خب باید از آنها برداشته بشود. اما اگر ارتباطیت دیگر مال حال تعدّر نباشد پس همانی که منبسط شده باقی است ...

س: همان جا که یک شبهه‌ی قویه‌ای داشت دیگر ...

ج: یعنی شبهه همان براءت را شما چه جور تصویر می‌کردید؟ خب حالا همین جور تصویر کنید دیگر بگویید استصحاب می‌کنیم؛ این خود این اجزاء. خب اگر شما گفتید در شبهات حکمیه جاری نیست خب آن جواب عام است دیگر، خب همه‌ی استصحاب‌ها به هر جوری جوابش آن است که ما قبول نداریم استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود. ولی اگر این را نگفتیم این شاید بهترین تقریب باشد ...

س: وحدتش را هم خیال آقایان را راحت است ..

ج: آره. حالا چی جواب باید از این داد؟ جواب دارد یا ندارد؟ این یک تأملی می‌خواهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

پایان